



## دییاجه

«قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ»

عمر هر آدمی حاصل لحظات و دقایق اوست و قلم و بیان، تنها حال لحظاتی از این کاروان بی شمار لحظات را می تواند در ذهن تاریخ مانا کند و حال کسی که داغدار ایام خویش است و می خواهد هر آنچه را که اندوخته است، در غربال معرفت بریزد تا از تتگناهای تعصب و تقلید و وهم و گمان، دامنی بی غبار پیرورد، ناگفته پیداست. افرادی از این دست با ارائه‌ی هر آنچه در نهادشان به ودیعه گذاشته شده است، توانسته‌اند دری از درهای حکمت را بگشایند و تابلوهای زیبایی از معرفت، مطابق فطرت با مهارت تمام ارائه دهند. فعل آنها هم سنگ قولشان است و قولشان هم رنگ نیتشان. آنها چون دیده‌اند، رسالت دارند که ارائه دهند.

شریف جانی که تندیس بی بدیل مهر و عطوفت بود، می گفت: خوشا به حال کسانی که آسمان و زمین را به وسعت خود آنها می بینند و با تقدیم شرف زمین به آسمان، جاودانه می شوند.

آری، زمین شرف دارد و آسمان عزت و آدمی امانت دار این دو در صندوقچه‌ی سینه‌ی خود می باشد.

هر کسی بتواند دل خود را به عرش ببرد، عرش فرش او می شود و

عرشیان با او هم‌نشین.

حبل ممدود استاد حیدر عباسی نگاهی ژرف و نو بر مفاهیم کلیدی قرآن کریم است که هیچ طالبی را با ظرف خالی نیاز، روانه نمی‌کند. این مجموعه‌ی پنج‌جلدی نگرشی است با قرآن به قرآن که در آن‌ها سعی شده است با قلمی متفاوت، زایر چند بطن از بطون لایحصای قرآن باشد و زایران مشتاق دیگر را هم کاروان‌سالاری کند.

اغلب این مطالب که در مجالس حال دور از قال به شاگردانشان ارائه شده است، اکنون توسط جرعه‌نوشان او جمع‌آوری و آماده‌ی چاپ شده‌اند.

این اثر سترگ حاوی نکات ارزنده و قابل تأملی می‌باشد که به زعم حقیر باید آن را به دور از تعصب و تکبر خواند تا بتوان مرض غرض و عرض و خودشیفتگی و خودمشغولی را با آن مداوا کرد و این جسم هفتاد هشتاد کیلوئی را هم با آن به نوائی رساند.

در این مجموعه با مواردی بکر و کاملاً متفاوت روبرو می‌شویم که با نگرش‌ها و تعاریف مألوف دور از غرض و مرض استادان حق، تعارض ندارد. شاه‌کلیدی است که تحسین همه‌ی کلیدهای طلائی ارزشمند را برمی‌انگیزد و به آن‌ها بها می‌دهد.

برای آشنایی بیشتر با این اثر جا دارد که نیم‌قرن زندگی مؤثر او را در چند خط مرور کنیم:

در دوم اردیبهشت‌ماه سال هزار و سیصد و بیست و دو در روستائی از روستاهای مراغه (آذربایجان) چشم به دنیا می‌گشاید. از همان آغاز با سختی‌های ایام و فقر بی‌رحم حاکم روبرو می‌شود. جوهر وجود او مانند اکثر نویسندگان و محققان به‌نام دنیا در کوره‌ی

فشار طاقت سوز، آب دیده می شود. فشار این معلم دل سوز به او خوب دیدن را می آموزد. آثار او که اکنون سنگ نشان راه خیلی از روندگان است، محصول این دانشگاه درد و رنج و حرمان است که او را طیب علتها کرده است. او با اکثر آثار نویسندگان و شاعران و اندیشمندان جهان و با زبان اصیل آنها آشناست. او آثار آنها را به زبان اصلی خوانده است. برای نمونه، فقر و محرومیت این عزیز را مجبور کرده است که با قلم حکاکی به مدت بیش از دوازده سال، از یازده سالگی روی هزاران مهر برنجین در سوز و سرما کیلومترها راه برود تا حق حیات از او سلب نشود و به عزای شکم گرسنه‌ی خود و خانواده‌ی خود ننشیند و در عین حال آنقدرها سعادت‌مند باشد که محرومیت، او را از نوشیدن زلال معرفت و آگاهی محروم نکند. معلم فقر او را «الْفَقْرُ فَخْرِي» آموخته است تا با فقر معنوی هم‌کاسه نشود.

او باکره‌های لحظه‌های بارور عمر خود را زنده‌به‌گور نکرده است تا عرق شرم پیشانیش را بیوشاند.

ترجمه‌ی نهج البلاغه، شرح و تفسیر مثنوی معنوی و این اثر و بسیاری دیگر، آثار گام‌های استوار او در این مسیر هستند. اکنون بعد از نیم‌قرن تحقیق و عمر مفید به جرأت می‌توان گفت که او بر همان عهد قدیم خویش است و موالید کلامی او در حصارهای تنگ‌نظرهای دنیاخوار و جیفه‌خواران بی‌مقدار، نفس نمی‌کشند. او اگرچه مانند دیگران با جغرافیا است، اما هرگز اسیر جغرافیا نگشته است. او یکی از بهترین نمونه‌های بارز و خوب «كُنْ فِي النَّاسِ وَ لَا تَكُنْ مَعَهُمْ» می‌باشد.

یکی از ویژگی‌های او این است که هرگز شرمنده‌ی کار نیست و

همیشه آینه‌ای در شأن یوسف پرداخته است. اثر اوّل او همان سلاست اثر آخر او را دارد.

روزی از او پرسیدم، خشنودی شما در چیست؟ جواب داد: «هر روز که چشم از خواب می‌گشایم، به تمثال پیامبر مهربانی‌ها خیره می‌شوم و با خدای خود می‌گویم: اگر بتوانم لبخندی بر گوشه‌ی لبان «لولاک» بنشانم، به همه‌ی کرامت‌های ممکن دست یافته‌ام.» از نخستین نوشته تا مکتوب اخیر او، پلی استوار است که پای عابری را حین عبور لرزان نخواهد کرد.

او را بدون هر لقب و اسمی باید نوشت زیرا خدایش دانای امور است و عالم به ذات صدور. حقیر در سال‌های تلمذ خود در خدمت او، برای لحظه‌ای حتی ندیده‌ام که از اسم و رسم چهره بگشاید و شادمانش نماید و یا از لقب و القاب، منقلب و منفعل گردد.

سال‌ها بود که نیمه‌شب‌ها او را می‌دیدم که از در خانه‌اش بیرون می‌رود و بعد از چند دقیقه برمی‌گردد. روزی که علت این کار او را جويا شدم، سرش را به زیر انداخت؛ گوئی که گیر افتاده بود و از گفتن رازی ابا داشت. اما چون نمی‌خواست که با سکوت خود، دل مرا بشکند، گفت: «من سال‌های سال هر نیمه‌شب در بیرون در با گفتن «أَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ»، از خود سلب مالکیت می‌کنم و زمام اختیار مال و جان و خان و مان و توش و توان و استعداد خود را به دست صاحب اصلی یعنی حضرت حق می‌سپارم و با مشاّقی از روی سرمشق مولای هر دو عالم علی اعلی (ع) می‌گویم: «هَذِهِ أَزِمَّةُ نَفْسِي عَقَلْتُهَا بِعَقَالِ مَشِيَّتِكَ» و بعد با دست خالی مانند گدایان توبره‌ی خالی گدائی بر دوش، پشت در می‌ایستم و برای برخورداری از هر آنچه

مورد نیاز است، از او رخصت و امان مجدد می‌طلبم و روزی نو را به این ترتیب آغاز می‌کنم.»

او شاعری نیست که پری شعر بعد از صرف صبحانه یا شام به سراغ او بیاید. او خود می‌گوید: «من شاعرم و یا بهتر است، بگویم که مرا شاعر می‌شناسند. یادم نمی‌آید که شعری را به خانه‌ی خود دعوت کرده باشم. اما اگر شعری در هر زمان، با نام او و اسم شب سراغ مرا بگیرد، خود را نمی‌بخشم اگر که قدوم مبارک پیک حبیب را روی تخم چشمم پذیرا نباشم؛ برای اینکه این‌گونه شعر همیشه انبانی از خبر با خود دارد و حامل شعور است.»

او را در اولین انتخابش امین و مؤمن به شرف انسان و عزت و کرامت آدمی خواهی یافت. او در آخر صفحه‌ی اول شعر و شعورش، امضائی با بهترین بهانه برای بها دادن به آنچه که به دست رهط و ملأ و مترف بی‌بها گشته است، خود را باریشماز یعنی آشتی‌ناپذیر معرفی می‌کند.

او قیمت بند بندگی را خوب می‌شناسد و به جز او، خود را با هیچ چیزی معامله نمی‌کند.

غیر از این مقالات فارسی و ترجمه‌ی نهج‌البلاغه و صحیفه‌ی سجادیه و شرح و تفسیر مثنوی معنوی به ترکی و نمی‌ازیم (شرح دعای صباح) و شرح و تفسیر هفتاد بند استغفار حضرت مولی‌الموحدین و شرح و بیان فیه‌ما فیه مولانا به زبان فارسی، او را آثار دیگری از شعر و نثر به زبان‌های فارسی و ترکی و عربی است که معرفی آن‌ها مجال دیگری می‌طلبد.

این‌همه بیانگر این است که سرمایه‌ی عمر خویش را در سردابه‌ی

سرد روزگار به قمار یأس و لاقیدی نباخته است. او با متانت و  
صلابت وصف‌ناپذیری در اوج صحت و امان، امان‌نامه‌ای خوش‌نشان  
و مبارک به پیشگاه معبودش به ارمغان می‌برد. او در صحنه‌ی بود  
همیشه گزینه‌ی صحیح را انتخاب کرده است. چنانچه خود می‌گوید:

بود اگر ننگ مایه‌ی هستی

بود را با نبود کن درمان

هست مدیون انتخاب درست

بود ما و نبود ما ای جان

در پایان، قبسی از دیوان حافظ و تمنائی از دل به یاد دوستداران  
معرفت ارزانی باد:

زان یار دلنوازم شکری است با شکایت

گر نکته‌دان عشقی، خوش بشنو این حکایت

مهدی اکبری، هندوستان، ۱۳۹۰